

حسین مفید، متولد 1360. دانش آموخته مهندسی مکانیک سیالما و دارای تحصیلات حوزوی. محقق و شارح آثار مرحوم آیت الله میرزا مهدی اصفهانی همچون «ابواب المهدی» و «رسائل شناخت قرآن». از حسین مفید مقالات متعددی در نشریات به چاپ رسیده است که از جمله آنهاست:

عقل و علم از منظر میرزا مهدی اصفهانی، فصلنامه ذهن شماره 26

مکتب معارف خراسان، ماهنامه زمانه شماره 62

باورداشت امامت - مهدویت در مکتب سامراء، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره 39

بررسی معنای خارجیت معنا از منظر میرزا مهدی اصفهانی، نقد و نظر، شماره 49-50

اشاره

یکی از مسائل قابل توجه و تأملی که مدتی است در حوزه‌های فکری اسلامی محل بحث و نظر قرار گرفته است پرسش از اسلامیت فلسفه است. در حقیقت میان متفکرین اسلامی این سوال مطرح شده است که آنچه به عنوان فلسفه اسلامی مطرح می‌شود، آیا فلسفه اسلامی است یا فلسفه مسلمانان؟ و یا به دیگر سخن پیوند میان فلسفه و اسلام از چه نوع پیوندی است؟ این پرسش در بسیاری از موارد به صورت رابطه فلسفه اسلامی با فلسفه یونانی نیز مطرح می‌شود که در آن بسیاری از مدافعین فلسفه اسلامی تلاش می‌کنند ضمن پذیرش منشاء و چارچوب یونانی برای فلسفه مدعی اسلامیت آن نیز شوند و روشن است که پدیداری این سوال در پرتو پذیرش وجود دو پدیده متمایز از یکدیگر به نام فلسفه و اسلام صورت گرفته است. نباید از ذهن دور داشت که بسیاری از افراد در پاسخ به این پرسش سعی وافری در اسلامی نشان دادن فلسفه کرده‌اند. اما واقعیت مطلب آن است که محتوای آن پاسخها بیشتر به سوی مسلمانی بودن این فلسفه سوق یافته است. در واقع نه اخذ پاره ای سوالات و مسائل از درون یک فرهنگ و مکتب به معنای مطابقت و همسویی با آن است و نه تطبیق پاسخها با پاره ای مبانی آن مکتب به معنای اتفاق و وحدت است. گذشته از آنکه تلاش برای نشان دادن تأثیر آیات و روایات در اندیشه فیلسوفان و تغییر مسیر استدلالات ایشان ناخواسته آنان را از اجازه تفکر آزاد و مستقل به عنوان اصلی ترین اصل فلسفه به سوی تفکر واهمدار کشانیده است و این مطلب نشان از عدم استقلال فلسفه در تفکر خود و احتمال ابتدائی آن بر پیش فرضهای دیگر نیز دارد.

این مقاله سعی دارد پاسخ میرزای اصفهانی به پرسش از اسلامیت علوم بشری یا رابطه فلسفه اسلامی رسمی در حوزه‌های فکری شیعی با حقیقت اسلام یعنی تشیع امامیه را بیان کند.

اولین مسأله ای که باید بدان توجه داشت واژگان بکار رفته در ادبیات میرزای اصفهانی است. ایشان در آثار خود به جای استفاده از فلسفه یا عرفان اسلامی تعبیر علوم بشری را به کار برده است. در حقیقت هر جا تعبیر علوم بشری از میرزای اصفهانی دیده می‌شود منظور ایشان را می‌توان فلسفه اسلامی رسمی در حوزه‌های شیعی یعنی حکمت صدرایی که متخذ از آراء فیلسوفان یونانی است و عرفان اسلامی رسمی یا عرفان ابن عربی که نشأت گرفته از بنیانهای یونانی است، دانست. در مقابل هر جا سخن از علوم الهی به میان می‌آورد منظور معارف کتاب و عترت یا همان شریعت ختمیه محمدیه صلی الله علیه و آله است.

المبته پر واضح است که استفاده از تعبیر بشری یا الهی با توجه به منشاء این علوم است. بدین معنا که علوم بشری مجموعه ای از تعلیمی است که متفکرین بشری بر اساس اصول خودبنیادشان بنا نهادند و علوم الهی مجموعه ای از تعلیماتی است که معلمین الهی بر اساس تعلیم الهی بیان کرده‌اند. همچنین یادکرد «علوم» درباره مجموعه آموزه‌های بشری نه به معنای پذیرش علم بودن آنها بلکه به سبب ایجاد فضای تناقض میان دو مجموعه علوم بشری و الهی و امکان برقراری ربط علمی برای تشریح و تبیین مسائل است.

نقد تاریخی علوم بشری

یکی از مهم ترین جهات نقد اسلامیت فلسفه از دیرباز، توجه به خاستگاه و منشاء تاریخی این دانش است که سرچشمه علمی و اساس مطالب آن را تشکیل می‌دهد. المبته این نگاه تاریخی به مسأله از چند زاویه مختلف می‌تواند محل توجه قرار گیرد. منشاء تاریخی، ورود و ظهور آن در اسلام و نگاه اندیشمندان اسلامی هرکدام در تحلیل تاریخی مسأله کمک خواهد کرد.

میرزای اصفهانی همانند بسیاری از صاحب نظران تاریخی مدعی است که آنچه از آن تعبیر به فلسفه اسلامی می‌شود در واقع فلسفه یونانی و عرفان یا تصوف اسلامی نشأت یافته از اندیشه یونانی است:

«دانش فلسفه... پیش از میلاد مسیح ظهور یافت و در آن زمان عقیده اکسنوفان حکیم و شاگردش برهانیدس ظهور یافت که آنان به سوی این عقیده رفتند که کائنات همگی به جوهر اصلی بازمی‌گردد و آن نیز خدا است. پلوتن حکیم قبل از هجرت مبارکه - که بر هجرت کننده آن برترین درودها باد - مدعی یگانگی انسان کامل با خدا شد. پورفیر حکیم به سوی وحدت وجود رفت و فیثاغورث به مسلک تصوف که تصریح به جبر دارد روی آورد. اطباء و حکمای یونان همچون

جالینوس هرکدام مذهبی و راهی اختراع کردند و پاره ای به [اصالت] ماده روی آورده و منکر صانع شدند و بعضی دیگر به شرک گرایش یافتند و فرق فراوانی پدید آمد.¹ به جرات می توان گفت که یکی از قطعیات تاریخی که در میان جمع کثیری از اندیشمندان مسلم است همین مسأله منشاء یونانی داشتن فلسفه اسلامی است. منظور از این منشاء یونانی داشتن نیز گویای دو نکته است. نخست آنکه پایه گذاران این اندیشه و خاستگاه زمانی - مکانی و انسانی آن فیلسوفان و اندیشمندان یونان بوده است که در واقع به وارداتی بودن این اندیشه ها در جهان اسلام و عدم اصالت اسلامی آنها دلالت دارد و دوم آنکه چارچوبه اصلی فلسفه اسلامی را با فرض پذیرش تحولاتی در اندیشه یونانی باز می توان یونانی دانست و از آن به دست آورد. مرحوم دکتر حائری در پاسخ به پرسش از منظور از فلسفه اسلامی و ارتباط میان فلسفه و اسلام و نوع این اضافه چنین گفته است :

«این اضافه نیست بلکه صفت و موصوف است ولی این اختصاص یا توصیف هیچ دلالت بر این ندارد که فلسفه اسلامی از محتوای مثلا قرآن و سنت اتخاذ شده است یا از منابع و روش های اسلامی محض. این فقط نشانه تاریخی است، یعنی آن فلسفه ای که در تاریخ حکومت اسلامی طرح و مورد بحث و گفتگو قرار گرفته یعنی فلسفه ای که از یونان آمده و در کشورهای اسلامی این طور درخشندگی پیدا کرده است. فلسفه اسلامی اصلتا همان فلسفه هلنیکی است و می توان گفت سراسر فلسفه اسلامی میراث دار هلنیک است که با تفسیرات و ترجمه های فارابی و ابن رشد یا ابن سینا توسعه یافته و به زبانهای اسلامی ترجمه شده است...»²

جالب توجه اینکه ایشان نیز برخلاف عده ای که استشهاد به آیات و روایات را نشانه برگرفته شدن این فلسفه از اسلام می دانند مدعی است که این سنتی در میان فیلسوفان مسلمان بوده است که در انتهای مباحث خود استشهاد به آیات و روایات کنند و این هرگز به معنای استدلال نیست و از قضا به عنوان نمونه برهان صدیقین را در جهت نظر خویش مورد استناد قرار می دهد.³ ایشان سپس می گوید که حکمت متعالیه نوع خاصی از فلسفه نیست بلکه زبان خاصی از فلسفه است. و این زبان خاص در واقع تلاشی است برای گواهی گیری از آیات و روایات.⁴ شهید مطهری نیز به صراحت اسکلت اصلی فلسفه اسلامی را فلسفه یونانی و اسکندرانی می خواند⁵ و آنچه حیات فلسفی دانسته می شود را نوع خاصی از حیات تعقلی با فاصله از ظهور اسلام و آغاز یافته با ترجمه های آثار یونانی و اسکندرانی برمی شمرد.⁶ حتی تقسیم بندیهای ایشان درباره مسائل فلسفی باز منجر به غیر یونانی شدن این فلسفه نگردیده است.⁷ دیگری از محققان، فلسفه اسلامی را فلسفه فیلسوفان اسلامی یا فلسفه در جهان اسلام و یا فلسفه عربی می نامد.⁸

نهضت ترجمه، مدخل ورود علوم بشری به جهان اسلام

یکی دیگر از مسلمات تاریخی که میرزای اصفهانی بدان توجه می کند مسأله نهضت ترجمه و سیاست خلفای بنی عباس در ادامه سیاست بنی امیه برای ورود علوم بشری به جهان اسلام است. ایشان می گوید که علوم بشری عمدتاً در دوران خلفای بنی عباس وارد جهان اسلام شد. دلیل این ورود نیز آن بود که اساساً مکتب خلفا مکتبی در برابر مکتب اهل بیت عصمت علیهم السلام بود. به همین سبب سعی در تسخیر همه مناصب آن ذوات مقدسه داشتند. گام اول با غصب حق خلافت ظاهری و حکومت و جانشینی بلافاصل پیامبر توسط بنی امیه برداشته شد. اما گام دوم غصب حق خلافت باطنی یعنی وصایت علمی پیامبر و وراثت کتاب بود. روشن است که این منصب به دلیل تفاوتهای آشکارش با منصب قبلی غیر قابل سلب از ایشان است. پس تنها راه حل آن ترویج علوم دیگر به جای علوم الماهی ائمه بود که به وسیله آن مردم مشغول به مباحث دیگری شوند و توجهشان از ائمه به سوی دیگر جلب شود.⁹

ایشان در مطالب خود در جایی دیگر¹⁰ نیز به کلمات مرحوم مجلسی¹¹ اشاره می کنند که ایشان نیز ترویج و تشهیر کتب فلاسفه در میان مسلمانان را از بدعت های خلفای جور دانسته است. مرحوم مجلسی در همانجا نقل قولی را از صفدی می آورد که یکی از علمای مسیحی گفته است که این علوم در هیچ قومی داخل نگردید مگر آنکه در میانشان اختلاف ایجاد کرد و آنها را به فساد کشانید. این مطلب را فرید رفائی در «عصر المأمون» نیز آورده و تأیید کرده است.¹² سپس مرحوم مجلسی در همانجا می آورد که نقل و تعریب مطالب به وسیله یحیی بن خالد برمکی صورت گرفته و اولین مترجم را خالد بن یزید بن معاویه گفته اند و در ادامه به نقل داستان کشیدن نقشه قتل هشام بن حکم که به طعن فلاسفه می پرداخته است، می پردازد. میرزای اصفهانی در جای دیگری به این مطلب اشاره می کند که اساساً برپایی جلسات مناظره میان امام هشتم علیه السلام با مخالفینشان به منظور غلبه بر ایشان و تحقیرشان در دیدگان مردم بوده است، که این بخشی از استراتژی مبارزه با اهل بیت بوده است.¹³

البته اصل این مطلب که هدف از نهضت ترجمه بستن درب خانه اهل بیت بوده است، مطلبی است که حتی برخی از بزرگان فلسفه نیز آن را پذیرفته اند. علامه طباطبائی در جایی به این مطلب اشاره کردند¹⁴ و گفته اند: در عین حال حکومت های معاصر با ائمه هدی نظر به اینکه از آن حضرات دور بودند، از هر جریان و از هر راه ممکن برای کوبیدن آن

حضرات و بازداشتن مردم از مراجعه به ایشان و بهره مندی از علومشان استفاده می کردند می توان گفت که ترجمه الماهیات به منظور بستن در خانه اهل بیت بوده است.¹⁵ استاد سید محمد خامنی نیز در یکی از آثار خود گفته اند: «حول اسباب و محفزات مایسمی بنهضة المترجمة فی زمن العباسیین، طرحت بعض الآراء و المتصورات، لکننا لو اردنا المتبصر بالمحفزات المداخلیة و العمیقة لها لوجدنا أن احد عواملها و دوافعها المهمة هو مواجهة المخلفاء العباسیین لأهل المبيت (و الامام جعفر الصادق (ع) المزامن للمصور، و الامام المرضا (ع) المعاصر للمأمون) و افتتاح دکان یختطف انظار المفکرین و المتکلمین آنذاک لیصرفهم عن هذه الشخصیات المبرزة المذین اعتبروهم أهم منافسهم المسیاسیین ذوی السمعة المحسنة و اشتغال الناس بسلسلة من المباحث المنظریة».¹⁶

«پیرامون علل و انگیزه های نهضت ترجمه در زمان خلفای عباسی، دیدگاه ها و نظرات گوناگونی مطرح شده است اما اگر در پی انگیزه های درونی و عمیق آن باشیم در خواهیم یافت که یکی از مهمترین انگیزه های عباسیان در به راه انداختن نهضت ترجمه (متون فلسفی یونانی)، مقابله با اهل بیت علیهم السلام (امام صادق علیه السلام همزمان با منصور و امام رضا هم عصر با مأمون بود) و باز کردن دکان و مرکزی بوده است تا نظر اندیشمندان و متکلمین را از اهل بیت علیهم السلام که مهم ترین رقبای سیاسی عباسیان در عین خوش شهرتی بودند، منصرف کرده و به سوی این دکان و مرکز جلب نمایند و جامعه را سرگرم باره ای از مسائل و گفتگوهای نظری کنند»

مخالفت علما، وارثان انبیاء، با علوم بشری

از جمله دلایل دیگری که مرحوم میرزای اصفهانی در توجه به مغایرت علوم بشری (فلسفه و عرفان) با علوم الهی بدان اشاره می کند مخالفت فقها، علما و محدثین شیعه با این علوم است. ایشان می گویند فقها و علمای شیعه همان تربیت یافتگان تربیت الهی پیامبر و ائمه علیهم السلام اند که بیش از همه با فضا و محتوای علوم الهی آشنایی دارند. به همین سبب مخالفت این بزرگان با علوم بشری نشان از مخالفت این علوم با علوم الهی دارد و تلاش فقهایی چون کلینی بر ثبت و ضبط روایات را در واقع مخالفت با دانش های فلسفی می شمرد.¹⁷

ایشان بر این مبنا مواردی از ردیات و مخالفت های علما را یاد آور می شود و می گوید این کاری است که علما از زمان ائمه آموخته اند. لذا یکی از ابواب رساله ابواب المهدی خویش را اختصاص به این مساله می دهد و به ذکر نمونه هایی از عبارات فقهای مخالف و یا آثار فقها و محدثان در رد بر فلسفه می پردازد:¹⁸

«پس می گوئیم: خدای تبارک و تعالی به وعده اش عمل کرد، پس عموم علماء و محدثین و فقهاء رضوان الله علیهم را به سوی خویش هدایت کرد و خودش و کمالش را به درجات غیر محصوره بر ایشان شناسانید و به نور خویش مخلوقاتش را به ایشان شناسانید. پس ایشان سلام الله علیهم با تمام اطلاعاتشان از علوم بشری، برای حفظ علوم و معارف الهی بپا خواستند و به ضبط علوم جدیدی که از آن تعبیر به احادیث کردند پرداختند و علومشان را در میان عامه امت که پیروان رسول خدا و متمسک به ریسمان ولایت ائمه معصومین علیهم السلام اند نشر دادند و هیچ کدام از ایشان به سوی گفتارهای فلاسفه و عرفان نرفتند. بلکه از آنها در کتبشان و اقوالشان و اعمالشان از این گفتارها دوری جستند و قائلین به قدم عالم و منکرین معاد جسمانی و وحدت وجود سایر مواردی که فلاسفه و عرفا بدان گرایش یافته اند را تکفیر کردند».¹⁹

مرحوم دکتور حائری نیز در پاسخ به پرسش: «می شود کسی اصولی بزرگ باشد و مخالف فلسفه باشد؟» چنین می گوید: «خیلی ها این طور بودند. آقا ضیاء المذین عراقی هم این طور بودند. حتی برخی از مراجع فتوا می دهند که فلسفه نخوانید چون ضالمت و گمراهی می آورد. و شاید هم مقصودشان از این تحریم تحریم ارشادی بوده است نه تحریم مولوی و به نظر اینجانب اگر چنین بوده حق با ایشان است...»²⁰

تحلیل محتوایی یا بررسی چهارچوب مغایرت علوم بشری و علوم الهی

در ابتدای سخن باید گفت که در نظر مرحوم میرزای اصفهانی فلسفه با علوم الهی از جهت محتوا و ساختار در چهار جهت با یکدیگر متغایر و متخالف اند. این چهار جهت روش، مبانی، مداخل و نتایج هر دو نظام فکری می باشند. به بیان دیگر ایشان مدعی است که فلسفه و اسلام نه از جهت روش و نه از جهت مبانی و نه از جهت مداخل مباحث (یعنی نقاط آغاز و طرح مسائل) و نه از جهت نتایج حاصله از هریک، با یکدیگر همسانی نداشته و مغایر یکدیگرند. همان طور که پیشتر اشاره شد در این نوشتار سعی می شود که اشاره وار به بحث روشها می پردازیم و بحث در اختلاف در مبانی را به مقالی دیگر می سپاریم.

روش شناسی علوم الهی در نیل به معارف

در ابتدای سخن باید گفت که به بیان میرزای اصفهانی در نظام علوم الهی دستیابی به علوم و معارف در ارتباطی تنگاتنگ با دو مساله بسیار مهم است. در حقیقت روش وصول به علوم الهی نیازمند توجه و تمسک به دو رکن وثیق و موثر است که بهره مندی از آن علوم بدون این دو تحقق نخواهد یافت. این دو رکن، یکی حجج الهی و دیگری اعمال عبادی است. از

سوی دیگر میرزای اصفهانی می گوید روش علوم الهایی با روش فلسفی دارای دو تفاوت عمده نیز هست. این تفاوت ها یکی در فطری بودن علوم الهایی و دیگری در همگانی بودن (در مقابل اختصاص به جمعی خاص داشتن) علوم الهایی است.

حجج الهایی:

پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله

پیرامون جایگاه حجج الهایی در دریافت و بهره مندی از علوم الهایی، میرزای اصفهانی اگرچه همچون تمامی فقها و محدثین شیعه همه ائمه اطهار علیهم السلام را یک واحد جمعی می بیند، اما برای پیامبر خاتم از حیثیات مختلف جایگاه و مرتبتی ویژه قائل است. در حقیقت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله گشاینده سفره علوم و معارف الهایی است که حقیقت تمییز و مفارقت از شرک به توحید و چرخش از علوم بشری به وجدان علوم الهایی با توجه به او و دعوتش و استماع کلام او و اتباع از ایشان تحقق می گیرد و آن حضرت نقطه آغاز است.

میرزای اصفهانی در رساله انوار الهدایه پس از آنکه دلایل خود در ناصوبی و نامناسب بودن روش بشری در کسب علم و معرفت را برمی شمرد، می گوید که تنها انبیاء الهایی و کاملترین ایشان پیامبر خاتم هستند که تعهد به رساندن همه مردم در تمام طبقاتشان به معرفت ربوبی را کرده اند. در واقع در میان مکاتبی که در عالم مدعی خداشناسی شده اند تنها مکتبی که تعهد به ابلاغ همه مخاطبانشان به معرفت ربوبی - در صورتی که مخاطب او قرار گیرند - را کرده است، مکتب انبیاء الهایی و در واقع شخص فرستادگان الهایی هستند.

«...دعوت عموم انبیاء سلام الله علیهم و تکمیل آنها با دعوت خاتمیه، تعهد به رساندن همه مردم در تمام طبقات حتی کودکان و بانوان به پروردگارشان بوده است تا آنکه ایشان با چشم قلب و نه به چشم سر خدا را معاینه کنند و تعهد به یافتن پروردگار به خود پروردگار پس از کشف او به آیاتش کرده اند.»²¹

همچنین میرزای اصفهانی یکی از مهمترین مناصب پیامبر را رفع اختلاف از امت، خاصه در مبانی توحیدی و اعتقادی می شمرد. به تعبیر ایشان مردم در دریافت صحیح عقاید توحیدی خود و از پی مراجعه به مکاتب بشری دچار اختلاف شدند و به همین سبب آلوده به شرک بایکدیگر به نزاع گرفتار آمده اند. لذا یکی از بزرگترین وظایف و کارهای پیامبر رفع اختلاف از میان بشر است. اساساً در صورت آشکاری حق اختلاف در آن بی معنی است و اختلاف درجایی است که حق در میان نباشد و اختلاف در سایر امور ریشه در اختلاف در اصلی ترین مساله یعنی شناخت پروردگار دارد.²²

«از بزرگ ترین معجزات و براهین آشکار کننده بر رسالت رسول و خلافت خلفاء فئای ایشان از همه جهات در تذکر به حق متعال و رفع غفلت و رساندن بشر به حضرت قدوس و برداشتن حجاب ها و نادانی ها درباره خدا از مردم است و این وظیفه رسول و خلفاء است که اینک برهان برگمراهی مخالفانشان فرار از یاد حق متعال و مراقبت او و حفظ شئونات محضرش است. به همین سبب است که وجود رسول برای ایصال، امری ذاتی است.»²³

اما مساله به اینجا ختم نمی شود. نکته حائز اهمیت آن است که نه تنها پیامبر آورنده علوم و معارف الهایی است که مدعی است تنها راه وصول به معارف الهایی او است. اساساً در نظامی که معرفت صنع الهایی است، غیر از آنکه تا پیش از او مردمان در غفلت از معرفت بوده اند و با بعثت نبی خاتم همگان در شرق و غرب عالم از حیرت ضلالت و شرک خارج شدند، خداوند وعده داده است که معرفتش را جز بر مطیعین فرستاده اش عرضه نکند و بلکه بالاتر آنکه از مخالفین او دریغ فرماید و این مساله - انحصار تعریف خویش و اعطاء معرفتش بواسطه فرستادگانش به پیروی کنندگانشان - را نشانه صدق دعوت و راستی رسالت او قرار داده است. از سوی دیگر راه رسانیدن مردم به معروف فطری را به وسیله مدعیان دروغین سفارت الهایی را با مهر کردن قلوب بندگانشان از تاثیر آن کلمات خواهد بست.²⁴

بنابر این گام نخست در دریافت نعمت هدایت الهایی توجه و اطاعت از رسول است تا صدق حقانیت او به تعریف الهایی معین شود. به سخن دیگر باید گفت که این مراجعین نیستند که می بایست صدق و راستی صاحب ادعا را برای خود به اثبات برسانند بلکه او خود صداقت و حقانیت خود را اثبات می کند. حقانیت و صداقت او نیز زمانی اثبات می شود که بتواند مردم را در هر طبقه و صنفی به محضر ربوبی حاضر گرداند، آن معروف فطری که بر همگان شناخته شده است را بازشناسند که او ثابت شدنی نیست. پس در این صورت تنها و وظیفه عباد گوش سپردن به پیامبر است تا در گام بعد آن هنگام که او را در دعویش صادق یافتند با تبعیت و سلوک درکنار او مراتب معرفت را کسب کنند. بنابر این تمسک و تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله از حیث روشی در نظام تعلیم و تربیت الهایی دارای شأنی خاص است و به صورت یک مساله معنوی یا تشریفاتی مطرح نمی شود.

هیچ نبی مرسل و هیچ ملک مقربی و هیچ مومن ممتحنی به مقام قرب فائز نخواهد شد مگر به تقرب محمد و آل محمد صلوات الله علیهم. هرچه افاضه فیض شود به سبب وجود این خانواده میشود. راه تقرب به مقام کبریائی نیست مگر همین راه. تمام مخلوقات محتاج خدا هستند و رفع احتیاجشان نمیشود مگر به واسطه اهل بیت اطهار.²⁵

قرآن و عترت دو ودیعه جاودان پیامبر

آنچنان که گفته شد علوم الهامی برای رسیدن به معارف ربانی خویش دو اصل مهم را مطرح کرده است. یکی حجج الهامی و دیگری اعمال عبادی است. در بحث حجج الهامی گفته شد که شخص پیامبر نقشی ویژه دارد. اما این مسأله در شخص پیامبر منحصر نشده و پایان نمی‌یابد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرستاده خداوند و دعوت کننده مردم به سوی معرفت ربوبی و تربیت الهامی است که این وظیفه خویش را چه در زمان حیاتش و چه پس از آن به همراه دو نور به انجام می‌رساند.

قرآن: مدعی مرحوم میرزای اصفهانی در مورد قرآن آن است که قرآن نور و بر پایه نور علمی است که در علوم الهامی به آن تذکر داده می‌شود. این کتاب در حقیقت تجلی خداوند در کلامش می‌باشد که مقصود آن نیز شناخت و معرفت حضرت رب المعزه است. به همین سبب این کتاب ذاتا دعوت کننده به سوی خدا و حجج او و تذکر دهنده به علم و عقل حقیقی یاد شده در علوم الهامی است. درست به همین سبب راه شناخت حقانیت آن نیز همچون شخص پیامبر، هدایت کنندگی اش به سوی خدا و حجج او خواهد بود:

«آشکار است که کلام فانی در مقصودش میباشد و مقصود از قرآن مجید به تصریح خودش، معرفت به خدای تعالی و هدایت به سوی او و فراگیری علومش و متابعت حجج او است. پس ناگزیر باید دید که آیا قرآن به گونه ای که هیچ شک و تردیدی در آن راه نیابد، این گونه هست یا نه؟ پس به درستی که اگر قرآن هدایت خدای متعال در کمالاتش و به سوی علم و نور و حججش می‌باشد، بلا تردید حجت و برهان و نور و علامت و آیت و صفت و نعمت او می‌باشد. پس آن هنگام که هم چون خورشید آشکار گردید که او برهان و حجت و هدایت به سوی خدای عزیز قدوس و به سوی کمالات و علم و حججش می‌باشد، آشکار می‌گردد که خدا در کلامش تجلی یافته است. پس قرآن ضرورتا و ذاتا به این امر فریاد میکند. قرآن با زبان الوهیت و تحدی به عجز بشر فریاد میکند و ندا می‌کند که خدای تعالی به خودش هدایت می‌کند و خود را به ایشان می‌شناساند و قرآن مردم را به سوی پروردگارشان و به سوی علم ربانی هدایت می‌کند و او یادآوری به نعمتها و احسان اوست و کلام و برهان و نور اوست و خدا در کلامش تجلی کرده است.»²⁶

نکته حائز اهمیتی که در این بین نباید از توجه دور بماند این مسأله است که قرآن بر پایه علم و دربردارنده همه علوم است. و از آن جهت که قرآن تذکر دهنده به علم و عقل است آن را ذکر و تذکره خواننده اند²⁷. و در حقیقت همین علوم و حکمتهای قرآن وجه اعجاز آن است که مخالفین به مخالفت با آن برخاسته اند²⁸.

اما دومین نکته ای که نباید هرگز از چشم دور بماند جایگاه عترت در کنار این معجزه جاودان پیامبر است. نور قرآن تنها زمانی آشکار کننده است که در معرض قرار گیریم و تنها زمانی در معرض آن قرار می‌گیریم که در کنار ع دلش به او نظر فکنیم و از باب علمش بدان وارد گردیم²⁹.

پس هرکس می‌خواهد که به قرآن مجید نظر کند تا بیابد که کلام الله است یا نه؟ و اینکه علوم و معارف الهامیه یا بشریه است؟، می‌بایست به اهل ذکر و کسانی که در قرآن به نص درباره ایشان آمده که در نزدشان علم به همه کتاب است و در کنار قرآن متحدی قرار داده شده اند و در احادیث متواتره میان خاصه و عامه به خلافتشان تصریح شده است رجوع کنند³⁰.

عترت

همان طور که در بخش مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره شد، عترت پیامبر به عنوان خلفای ایشان در کسب معارف الهامی جایگاهی ویژه دارند. مناصب اهل بیت ایشان را در دو جهت عمده می‌توان یاد آور شد. حجت الهامی و خلیفه رسول الله بودن ایشان که همان «باب مدینه علم پیامبر» بودن ایشان محسوب می‌شود و حامل علوم قرآن بودن ایشان به عنوان ثقل عدل قرآن:

«بر هر عاقلی آشکار است که رسول اکرم و امیرمومنان و ... (همه ائمه یک به یک نام برده می‌شوند)، این اشخاص شناخته شده در نزد هر دوست و دشمن و هر مکر و منکری هستند و همگان متفق اند که ایشان حجج الهامی و خلفای او و عارفان به پروردگار و حاملان علومش می‌باشند و ایشان کسانی اند که عقل در خلافت و سفارتشان به نحوی که هیچ تردید در آن راه نیابد مستقل است. پس تحدی ایشان به این مقام از آشکارترین واضحات است از آن روی که همه عالم به ادعای این مقام از سوی ایشان اعتراف دارند. پس هرکس می‌خواهد که به قرآن مجید نظر کند تا بیابد که کلام الله است یا نه؟ و اینکه علوم و معارف الهامیه یا بشریه است؟، می‌بایست به اهل ذکر و کسانی که در قرآن به نص درباره ایشان آمده که در نزدشان علم به همه کتاب است و در کنار قرآن متحدی قرار داده شده اند و در احادیث متواتره میان خاصه و عامه به خلافتشان تصریح شده است رجوع کنند.»³¹

آنچه متأسفانه در واقع مورد غفلت بسیاری قرار گرفت و سبب مسدود شدن باب علم بر ایشان و پیدایش اختلاف در اندیشه ایشان گردید، فراموشی بابیت عترت برای مدینه علم رسول خدا و عدلیت ایشان در تمسک به قرآن بود. حدیث ثقلین به

طور آشکار مایحتاج امت پیامبر تا قیامت را بدون هیچ قید دیگری در تمسک به ثقلین و البته تنها به ثقلین برمی شمرد: «اگر بگویی که این اختلافات پس از نزول قرآن از کجا پدید آمد که برخی مذاهب باطل پس از نزول قرآن و شیوع اسلام پدید آمدند؟ و چگونه فاروق خود ایجاد کننده اختلاف شد که اباطیل بشری پیشین تا زمان ما باقی ماند؟ می گویم: برای علم قرآن حمله ای معین وجود دارد و شهر این علم خاتم الانبیاء و در این شهر علی بن ابی طالب است آنچنان که پیامبر بدان تصریح کرده: من شهر علمم و علی در آن است. پس هر کس آن شهر را می خواهد، پس باید از آن وارد گردد و مردم در این شهر را مسدود کردند و از مسدود شدنش درهای شهرهای جهل تا زمان عباسیان گشایش یافت. پس ایشان مجبور به نشر علوم بشر و تطبیق آنها با تاویلات به قرآن شدند و قرآن را که فاروق بین حق و باطل است و از شئونش رفع اختلاف است را آوردگاه خلاف و میدان اختلاف قرار دادند. و غاصبان جایگاه حمله قرآن، مردم را از حمله قرآن از روی ترس نشر علومشان و توجه مردم به ایشان جدا کردند و حمله قرآن نیز در نهایت ترس و تقیه از کشته شدن و حبس و طرد بودند و گناهشان تحمل علوم قرآن و ترس غاصبین از توجه مردم به ایشان به سبب علومشان بود. عجیب آنکه ایشان سلام الله علیهم در فروعات کمال تقیه را رعایت می کردند اما در باب معارف الماهیه مردم را به سوی خویش دعوت می کردند و تصریح می کردند که آن علوم نزد ماست. چرا که در این کار حفظ اصول دین و بقای شریعت بود و این مطلب از حفظ جان مهمتر بود و لذا قتل و حبس و باقی شائد را تحمل کردند.»³² نکته حائز اهمیت جایگاه ویژه حمله علم کتاب است. عالم به کتاب کسی است که به سبب حمل علوم این کتاب که در واقع تجلی خداوند در کتابش می باشد، شاهد صدق و حقانیت رسول خدا بر مردم قرار می گیرد.³³ او همان عارف بالله و حامل علوم الماهی است که باب معرفه الله و باب مدینه علم پیامبر است. و همانطور که گفته شد حقانیت و صداقت پیامبر بر کسی معلوم نخواهد شد تا به معروف فطری اش تذکر یابد و البته این مطلب به دلالت همین آیه برای کسی محقق نخواهد شد مگر از باب مدینه علم پیامبر و وارث کتاب که عدل ثقل دیگر پیامبر است.

به طور خلاصه باید گفت دستیابی به علوم الماهی جز از طریق فرستادگان الماهی ممکن نیست. این فرستادگان همانانند که حقانیت و صداقتشان به ایصال به معرفت ربوبی برای همه مردم در همه اعصار و در همه طبقات و یا به تعبیری استجابت دعوت یافته می شود. خاتم این پیامبران که در این دوران باب و معلم علوم الماهی است با معجزه ای مبعوث گردیده که اساسش بر علم و دربردارنده علم است. این علم همگی به وراثتی خاص میراث رسیده است. این دو عدل همانانند که پیامبر آن دو را دو عدل محافظ از ضلالت در صورت تمسک تا قیامت خوانده است. میراث بری این کتاب در عده ای خاص، ایشان را شاهد بر صداقت و حقانیت پیامبر کرده است. لاجرم هیچ هدایت و معرفتی به احدی نخواهد رسید مگر از باب مدینه علم پیامبر.

امام عصر علیه السلام، امام حی غایب

تمام آنچه تا بدین جا بیان شد در حقیقت مقدمه ای برای طرح این مطلب است که متأسفانه مسأله غیبت حجت دوازدهم الماهی که به شهادت لیلۃ المقدر تاویل امروزی قرآن بر قلب او نازل می گردد، و باب مدینه علم پیامبر، او است موجب گردیده بسیاری علی رغم اعتقاد به صحت مطالب یاد شده از توجه عملی بدان غافل شوند. در واقع شبهه غیبت شبهه «دور دسترسی امام» و لامحاله «استغنائی از او» و در نتیجه «استقلال در علم آموزی» را پدید آورده است! غافل از آنکه غیبت امام تنها شبهه ای است که طی آن برای کسانی که اصل موضوع به طور کامل برایشان فهم نشده است فضای اشتباه را تشدید می کند.

در واقع قرآن شریف و عزت طاهره نیز به این امر توجه می دهند که غیبت امام عصر هیچ تغییری در روند کسب علم و معرفت در مکتب وحیانی پدید نمی آورد، اگرچه دسترسی آب فرورفته در زمین سخت است اما تنها ماء معین آنجا است و سرچشمه او است. به همین منظور یکی از بزرگترین خرده گیریهای میرزای اصفهانی به حاملین علوم بشری در دوران غیبت این است که چرا راه کسب علم و معرفت را به جای طلب از اهلش به طلب از غیر اهلش تبدیل ساختند؟ ایشان به همین سبب در واقع تمام همت خویش را مصروف این امر گرداندند که به خود و شاگردان خود یادآور شود که خداوند خود متکفل تربیت عبادش است و این کار را به پیامبرش انجام می دهد و او مستغنی از هرچه غیر خود است. و همانطور که گفته شد این امر امروز به ولی عصر علیه السلام تحقق می یابد. به همین جهت میرزای اصفهانی در نامه ای که به یکی از شاگردانش به هنگام هجرت به شهر و دیاری دیگر می نگارد یاد آور می شود که تنها وظیفه «عالم» و خادم اهل بیت بازکردن در خانه ایشان به سوی شیعیان به گونه ای است که شیعیان در ظلمات غیبت به درخانه هر کسی نروند و دیگران را به عنوان ملاذ و ملجا و شیخ و رکن و قطب ندانند.³⁴

دفع یک توهم

برخی از بزرگان فلسفه آنجا که سخن از ضرورت مراجعه به اهل بیت علیهم السلام در کسب علوم الماهی می رود موضوعی را

مطرح می کنند که از جهات متعددی مورد توجه است. لب کلام ایشان آن است که مباحث الماهیات که مباحث اصول دین است مباحثی عقلی محض است که نتیجه ثبوت آنها تأمین حجیت تفاسیل کتاب و سنت است و اما استناد به حجیت کتاب و سنت از خود کتاب و سنت امری دوری و باطل است و حتی مسائل مربوط به خدا نیز از راه عقل مورد استناد قرار می گیرد.

زمانی که این گونه دعوی مورد کند و کاو قرار گیرد به وضوح چند جهت مشهود می گردد. جهت اول اثبات همین مدعا است که در روش علوم بشری - به بهانه استدلال به عقلی بودن این مباحث و عدم ابتدائی حجیتی به حجیت قرآن و سنت - از جهت روش کسب علم، ضرورتی برای اخذ علم از پیامبر و عزت در نظام فکری ایشان دیده نمی شود و آنجا که سخن از مراجعه بزرگان فلسفه به اخبار و احادیث می رود در واقع چیزی جز تزیین مباحث به کلمات بزرگانی که در نزد هر صاحب رایی عظمت ایشان مبرهن است، در میان نیست. این درحالی است که آن چنان که اشاره شد راه رسیدن به علوم الماهیه و معرفت واقعی پروردگار تنها و تنها معلمین الهی اند و اشاره عقل نیز به واسطه آنان صورت می گیرد؛ اگرچه برخی ظن بات و وهمی ات خویش را عقل و علم و مفاهیم و تصورات خویش را معرفت شمرند.

جهت دوم، اثبات بدون دلیل ادعای این همانی عقل با روش فلسفی یا به اصطلاح ایشان روش برهانی است. ظاهراً فلاسفه از جانب خود این را پیش فرض گرفته اند که روش فلسفی روش عقلی است و روش انبیاء روشی غیر عقلی - نقلی - است که صحتش متوقف بر حجیت الهی آن است. غافل از آنکه اولاً روش فلسفی روش عقلی نیست بلکه روشی است که آنرا عقلی می خوانند. ثانیاً ما حتی یک روایت هم نداریم که ائمه در پاسخ به پرسش از مثلاً توحید فرموده باشند خدا یکی است چون من امیرالمومنین می گویم و یا پرسشگرانشان که جمع قابل ملاحظه ای از ایشان از مخالفین بوده اند و حتی مقصودشان مبارزه با اهل بیت بوده است را بدون اقتناع علمی و به صرف حجیت و جایگاهشان ساکت کرده باشند؛ و از مسلمات دیگر هم این است که هرگز ائمه به شیوه فلسفی پاسخ نداده اند. همچنین نکته قابل توجه دیگر آن است که هر مطلبی را که فیلسوفان به دلیل نوع نگاه خاصشان به مسائل نتوانستند عقلی بیابند مدعی شوند که صرفاً نقلی است و مبتنی بر ایمان پذیرفته می شود، هیچ کمک واقعی ای به عقلی بودن ایشان و نقلی بودن دیگران نمی کند! جهت سوم مطلب آن است که پاره ای از فلاسفه که متأسفانه در بزرگانشان هم دیده می شود ادعای خود را فراتر برده و تصور می کنند که مطالب ایشان مطالبی در سطح عالی است و مسائل معارفی موجود در کتاب و سنت، ایشان را از این مطالب بلندتر و یا در برخی تعابیر به زبان فنی مستغنی نمی کند. لابد معارف بشری در «زبان فنی» واجد کمالاتی است افزون بر آنچه در نزد ائمه بوده است که در زبان ساده آن وجود ندارد و برای بزرگان اهل علم ضروری است که از آن زبان استفاده کنند تا عطش علمشان سیراب گردد! باید گفت که این کلام بیش از پیش نبودن جایگاه منطقی واقعی برای توسل و توجه به انبیاء و ائمه در نظام ایشان را آشکار می کند. برای مطالبی صرفاً عقلی که حجیتش به خودش می باشد و در سطح بالاتر از سطح معارف الهی و به زبانی علمی و فنی تر از زبان آیات و روایات مطرح می شود چه جایگاه حقیقی علمی برای توجه با ائمه وجود دارد؟

جایگاه تقوا و اعمال عبادی در کسب علوم الهی

پیشتر اشاره شد که در نظام علوم الهی از لحاظ روشی برای کسب علم و معرفت دو رکن اساسی مد نظر است. رکن اول توجه به حجج الهی بود که به واسطه آن بحث از پیامبر و عزت او شد. اما رکن دوم توجه به جایگاه تقوا و اعمال عبادی است. آنچه پیرامون تقوا در این نظام مطرح است در دو مقطع قابل بررسی است. مقطع نخست هنگام کسب علوم و معارف الهی و پیش از پذیرفتن صحت دعوی پیامبر است. سطح دوم نیز پس از پذیرش صحت دعوی پیامبر و به منظور نیل به درجات و مدارج عالی تر است.

جایگاه تقوا پیش از پذیرش صحت دعوی پیامبر به هنگام کسب معرفت

باید به خاطر داشت که خداوند معروف فطری و محبوب بالمذات در نزد جمیع بشر است اگرچه این معرفت فراموشانده شده است. نکته حائز اهمیت آن است که این نیسان معروف فطری سبب نگردیده است که خداوند همانند یک مجهول مطلق باشد که می بایست آن را کشف کرده و به اثبات رسانید. از سوی دیگر تثبیت معرفت معروف فطری در انسانها نیز به معنای آگاهی و توجه دائمی به آن معروف در نزد آدمیان نمی باشد. به همین دلیل است که آدمی از آن هنگام که پای در سرای خاک می گذارد غافل از اوست. اما وظیفه انبیاء و فرستادگان الهی تذکر به آن معروف فطری است. انسانی که فطرتش زنگار اوهاجم نگرفته باشد با آیتیت کوچکترین آیه ای از آیات الهی و تذکری از مذکران ربوبی شعله محبت محبوب بالمذات و شناخت معروف منسی در دلش زبانه می کشد و انگیزه طلب معرفت را در دل خود می یابد. به تعبیر میرزای اصفهانی: مطلوب نزد هر کس شناخت صانعش می باشد. به درستی که صانع عالم در نزد همگان فطرتاً محبوب است³⁵. اصلاً همین محبوبیت بالمذات معروف فطری است که ضرورت استماع مدعیان سفارت الهی را برای افراد به وجود می آورد. و اما هیچ

عقل سلیمی ضرورت و یا مطلوبیتی در شنیدن هیچ ادعایی را در این آشفته بازار مدعیان علم و معرفت نمیابد.

جایگاه تقوا پس از پذیرش صحت دعوی پیامبر

تقوا پس از پذیرش دعوی پیامبر به دو جهت برای کسب معرفت لازم است. جهت نخست همان جهتی است که در بند قبلی ذکر شد. یعنی مناقضه آشکار میان وصول به معرفت ربوبی و ظلم و ادبار و استکبار. اما جهت دوم این ضرورت خشوع و خضوع زایی معارف الهامی در دل مومنین است. معرفت، عبادت و خشیت می آورد. میرزای اصفهانی برای تشدید درجات معرفت بالمسببه به اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله یک شاهد تجربی - تاریخی جالبی هم ذکر می کند و از آن نتیجه جالبی می گیرد:

«پس در ابتدای امر، اطاعت رسول با گوش سپردن به او پیرامون اساس دعوت (اش) و آنچه بدان تذکر می دهد واجب است. پس هر کس او را به فطرتش شناخت بر او تصدیق (پیامبر و دعوت و معرفت ربوبی) واجب است. پس آن هنگام که او را تصدیق کرد اذعان بدان و عقد قلب (اعتقاد) به آن نیز واجب می گردد. هر میزان (بنده) به اطاعتش بیافزاید در معرفت فزونی می یابد و نتیجه رسالت و وساطت (پیامبر) را مشاهده می کند. هر کس به حال عموم مسلمین بنگرد می بیند که آنان به میزان اطاعتشان از رسول و لو به کمترین میزانش از خدای تعالی به هنگام بلیات و سختی ها محجوب نمی گردند، آنچنانکه طبیعت و کفار و مشرکین (از معرفت ربوبی در احتجاجا باند). غیر مسلمانان نسبت به وجدان حق همانند چارپایان در هنگام غفلت اند، بلکه ایشان در مسیر گمراه تری قرار دارند. پس ایشان (غیر مسلمین) قائل به دهر و طبیعت و پسر خدا بودن عزیز و مسیح اند و آتش را خالق آسمان ها و زمین می دانند و ایشان مغضوب علیه و ضالین اند. و آن هنگام که در گروه های مسلمانان بیاندیشی می یابی که مطیع ترین ایشان در اوامر پیامبر صلی الله علیه و آله با معرفت ترین ایشان به پروردگارشان هستند و آن هنگام که (انسان) در حال اطاعت کنندگان از خلفای رسول - آنچنان که او ایشان را شناسانده و ایشان را یکی از دو ثقل قرار داده - تأمل کند می یابد که ایشان نسبت به غیر خودشان با معرفت ترند و هکذا (در میان شیعیان نسبت به هم). و این مطلب پس از قیاس وجدان شیعیان مطیع ائمه علیهم السلام با حال معصیت کنندگان از ایشان و همچنین قیاس حال مسلمین با غیر خودشان از عموم مسیحیان و یهودیان و مجوسان و قیاس ایشان با طبیعت و دهرین آشکار می گردد. این مطلب بر هر عاقلی آشکار است. پس عدم احتجاج مسلمین در یک درجه نسبت به عموم غیر خودشان برهانی است بر رسالت رسولشان آنچنان که برتری درجه معرفت شیعیان نسبت به غیر خودشان برهانی است بر خلافت ائمه ایشان صلوات الله علیهم.»³⁶

در واقع باید گفت پس از شناخت خداوند به آیاتش برای آمادگی به رسیدن وجدان المرب بالمرب و معرفت او ضروری است که آدمی خود را مهیا سازد:

«بلکه می گوئیم بعد از معرفت پروردگار به آیات بر (انسان) واجب است که برای حضور با معرفت پروردگار با ظهورش آماده گردد، آنچنان که کنه افعال قلبی و بدنیش را چنان تغییر دهد که مخالف حضور در محضر پروردگار نباشد و به وسیله این آداب روحش را در ملکوت علم آماده سازد تا خدای تعالی به او این مرتبه شامخه را اعطا فرماید و آن این است که پروردگار را به ظهور خود او ببیند و آیات و اسماء را با آشکار کنندگی پروردگار ببیند. خداوند با بحق محمد و خاندان پاکش به ما روزی فرما و ما را از علاقهمندیهای نفس و شهواتش و ریسمانهای شیطان رجیم خلاص فرما؛ پس او میان انسان و قلبش و میان روح و مشاهده پروردگار با آشکار کنندگی خود و نورش مگر برای عباد مخلصاش حائل میشود. و عمده ترین (عامل) در این مسیر اذاعه ذکر است آنچنان که خدای تعالی فرموده: و هر کس از ذکر رحمان دوری کند بر او شیطانی می گماریم پس او برایش قرین خواهد بود.»³⁷

اما نکته مهمی که در شیوه رعایت تقوا می بایست لحاظ شود مسأله مراقبه در محضر امام حی است³⁸. همان طور که اشاره شد میرزای اصفهانی در جایی گفته بود که با وجود امام زمان نیازی به مرشد و قطب و مراد نیست. از سوی دیگر گفته بود که راه کمال جز از در خانه اهل بیت عصمت مسیر دیگری ندارد. از طرفی عدم رعایت تقوا و ظلم به عباد را سد کننده راه دانست. در واقع او کلامی شیرین و البته بس دقیق را تذکر می دهد و آن توجه به این مطلب است که اگر کسی در سر شور وصول به محضر حضرت رب العزه دارد باید آنا فنا خود را در محضر ولی وقت بداند و ادب محضر او را رعایت کند و ابتدائاً و استمراراً از آنچه موجب اذیت وجود مقدس خاتم الانبیاء و ائمه هدی علیهم السلام است توبه کند:

«آیا باید نا امید شویم از افاضه فیض و رحمت یا طریقی و راهی برای نیل به این نعمت عظیم هست؟ چگونه ممکن است راه نباشد؛ البته راه و طریقی دارد لکن مشی این راه مشروط به شرائط و وابسته به به جا آوردن واجباتی است. واجب اول که فوری و تاخیر انداختنش باعث هزار گونه ندامت و پشیمانی است توبه به درگاه اوست از معاصی کرده شده ... ما عباد هم به واسطه اینکه اذیت [به سبب محرمانی که مرتکب میشویم] را از آل محمد علیهم السلام سلب نمائیم باید توبه کنیم؛ چون آنها دوستان خدا هستند در نتیجه مورد لطف و مرحمت خداوندی واقع می شویم ... چون هرچه از طرف مولا برسد بآبروی پیغمبر میرسد و قدم اول شرطش اذیت نکردن پیغمبر است ... اگر رفع تمام خرابی های گذشته و تلافی ما فات شد

مستحق شفاعت است و گرنه پیغمبر هر طاعی و یاغی را شفاعت نخواهد کرد.»³⁹

نماز پلکان معرفت

یکی از نکاتی که میرزای اصفهانی در کسب معرفت بر روی آن پافشاری می کند توجه به موضوع نماز است. ایشان می گوید اساسا معرفت بر خلاف نظر فلاسفه اکتسابی عقلی نیست بلکه اعطای الهامی است. از سوی دیگر برخلاف گفتار صوفیان و عارفان برای رسیدن به معرفت ریاضت و تحمل مشقت امری ناصواب است چراکه تحمل آنها جز برای اوجدی امت در صورت پذیرش سایر مسائل آن غیر ممکن و مختل کننده نظام حیات ایشان است. و اگر راه معرفت چنین راه‌هایی باشد اساسا با وعده انبیاء به دعوت همه مردم در تمام سطوح به معرفت ربوبی ناسازگار است. بر این پایه مسأله نماز در نظام معرفتی ای که او تبیین می کند جایگاه ویژه ای پیدا می کند. چرا که در دین از آن با عنوان «عمود دین» و «نردبان قرب و لقای پروردگار» یاد شده است. به همین لحاظ آخرین باب رساله ابواب الهدی را کلا به نماز اختصاص داده است. میرزای اصفهانی در همان باب می گوید خداوند راه رسیدن به معرفت خویش را نه تعلیم فلسفه و نه تحصیل ریاضت و تجرید بلکه راه آن را نماز قرار داده است. 40 در حالی که ایشان در جای دیگری از همین رساله می گوید صوفیه به خلاف شریعت باب تجریدات و تسلیم در برابر شیخ را گشود در حالی که راهش نماز بود. صوفیه نماز را به سبب اینکه جزو اعمالی بود که بر توجه و التفات به معنیاش استوار بود از عروج به مقام فناء دور می دانستند⁴¹.

فطری بودن علوم الهی

یکی دیگر از تفاوت‌هایی که میرزای اصفهانی در تفاوت روش علوم الهامی با علوم بشری در کسب معرفت مطرح می کند مسأله فطری بودن علوم الهامی است. در تبیین ایشان علوم الهامی بر پایه علم و عقل و معرفت فطری است. بر این اساس برای فهم مسائل و گفتارها بدون احتیاج به جعل اصطلاح و تشکیل قیاسات و ... کافی است که به انوار علم و عقل و یا معروف فطری تذکر داده شود.

«به درستی که از عظیم ترین موهبت‌های خدای عزوجل در معارفش و در خلقتش و در کشف مرادهاش همان فطرتی است که مردم بر آنند. او تمام ارکان معارفش از شناخت خود، و شناخت عقل و علم و حقیقت وجود و رسول و حجت‌هایش و همچنین شناخت آنچه زندگی و آخرت مردم بدانها برپاست را بر امری که فطری همه مردم است قرار داده و از همین مسیر فطری برای کشف مرادات خویش در کلامش و کشف مراد رسل و حججش رفته است. این مسأله از عجیب ترین امور است که ورود به علوم پیچیده و امور ساده عادی هر دو از مسیر واحدی است بدون اینکه راهی خاص و یا اصطلاحی مخصوص در نظر گرفته شود. پس راه در تمام آنچه گفته شد همانی است که در کلامش بدان تصریح فرموده: فطرتی که مردم را بر آن مفلور ساخت، در خلقت خداوند تبدیلی نیست، این دین قیّم است اما اکثر مردم نمی دانند. پس از بزرگترین نشانه‌های حقانیت دین اسلام موسّس بودن آن بر تذکر به امور فطری است که این امر آشکارکننده آن است که صانع حکیم همان حاکم تشریح کننده دین - جلّ شأنه و تقدّست اسمائه - است»⁴².

ایشان در مقابل، روش علوم بشری را روش نظریات می دانند. منظور ایشان از این بیان آن است که علوم بشری به جای توجه به آنچه انسان فطرتاً می یابد و وجدانیات اوست، سعی در تشکیل براهین و قیاساتی دارند که ساخته شده از اصول علی است و اساس معرفت در نظر ایشان یقین و جزم است که گاهی به درستی اصابت می کند و گاهی نه⁴³. در حقیقت تحلیل روش شناختی میرزای اصفهانی از روش فلسفی پیرامون تعلیم آن است که فلاسفه به جای توجه به نور علم و عقل و دیدار واقعیت، به تصور مفاهیم پرداخته و مسائل را بر مبنای نظام علی و بنیانهایی نظری که پاره ای از آنها را به عنوان مفاهیم بدیهی پذیرفته اند تفسیر و تحلیل می کنند⁴⁴. لذا به جای اینکه در کشف واقعیات به دنبال دیدار حقایق به نور علم باشند، سعی در پی جویی علت از معلول برمی آیند که این مسأله سر منشاء بسیاری از خطاهای ایشان از جمله در مباحث خداشناسی و یا جبر و تفویض شده است.

همگانی بودن علوم الهی

از جمله تفاوت‌های روشی دیگر میان علوم بشری و علوم الهامی در منظر میرزای اصفهانی همگانی بودن علوم الهامی است. انبیاء برای دعوت همگان آمده اند و رسیدن به معارفشان جز بر وجدانیات و افعال اختیاری مکلّ فین بر هیچ امر دیگری مبتنی نیست. ایشان هیچ پیش شرطی که تحصیل آن برای عده ای غیر ممکن یا بسیار دشوار باشد را در قبول دعوتشان وضع نکرده اند. این در حالی است که نه روش برهانی (فلسفی) قابل فهم برای همگان است و نه روش ریاضتی (عرفانی) قابل وصول برای همگان. به سخن دیگر تکلیف بشر برای کسب معرفت از طریق براهین فلسفی که مسلماً برای اکثر افراد خاصه غیر محصلین علوم فلسفی و کودکان و ... غیر قابل فهم است نه تنها تکلیف مالمایطاق است که با وعده خدا و رسول به شناخت خداوند نیز مغایر است. این مسأله در باب تکلیف به ریاضت برای تجرید و شهود به مراتب در تناقض روشنتری با روش علوم

الاهی است. این مسأله زمانی بیشتر خودنمایی می کند که توجه داده شود هر دو روش بشری ذاتا مصون از خطا نیستند و این خود سختی کار را به مراتب برای غیر خواص افزون تر می کند⁴⁵.

پی نوشت ها:

- 1 - انوار الهدایة، ص 3؛ و در عبارتی مشابه: ابواب الهدی، ص 116.
- 2 - آفاق فلسفه از عقل ناب تا حکمت احکام، گفتگوهای با دکتر مهدی حائری یزدی، چاپ نشر و پژوهش فرزبان روز، صص 46 و 47.
- 3 - همان.
- 4 - در آمدی به کتاب اسفار، مهدی حائری یزدی، ایران نامه، سال هشتم شماره یکم زمستان 1368.
- 5 - مقالات فلسفی، مرتضی مطهری، ج 3 ص 36 انتشارات حکمت، چاپ اول 1369.
- 6 - همان، ص 13 و 14.
- 7 - همان، مقالات نگاهی اجمالی به سیر فلسفه در اسلام و فلسفه اسلامی پیش از ملاصدرا.
8. تاریخ الفلسفة العربیة، حنا المفاخوری و خلیل المجر.
9. ابواب الهدی، صص 98 و 99؛ مشابه این مطلب در تاریخ معتزله تألیف محمد جعفر جعفری لنگرودی ص 57 و 58 و مکتب تفکیک ص 91 و 92 آمده است.
- 10 - همان
- 11 - بحار الانوار، ج 57، ص 197.
- 12 - این مطلب در تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، دکتر ذبیح الله صفا ج 1 ص 44 به نقل از عصر المامون، دکتر احمد فرید رفاعمی ج 1 چاپ 4 ص 375 و 376 آمده است.
- 13 - ابواب الهدی، باب الثامن، ص 228 و 229.
- 14 - تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، 1364 ج 5 ص 419.
- 15 - مجموعه مقالات ج 2 ص 219 و 220 به کوشش و مقدمه سید هادی خسروشاهی، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی چاپ اول 1371.
- 16 - مسار الفلسفة فی ایران و العالم - سید محمد خامنه ای - ص 221 - انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا - المطبعة الماوی 2006 م.
- 17 - ابواب الهدی، ص 100.
- 18 - ابواب الهدی، باب الثامن.
19. ابواب الهدی، باب المحادی عشر، ص 259.
- 20 - آفاق فلسفه، ص 24.
- 21 - انوار الهدایة، ص 23.
- 22 - معارف القرآن - نسخه صدرزاده - ص 162
- 23 - معارف القرآن - نسخه صدرزاده - ص 520
- 24 - معارف القرآن - نسخه بروجردی - ص 4 و 5؛ ابواب الهدی، ص 162.
- 25 - تقریرات منابع معرفت نفس - مرحوم یگانه - ص 69.
- 26 - معارف القرآن - نسخه صدرزاده - صص 1 و 2.
- 27 - معارف القرآن، نسخه صدرزاده ص 13.
- 28 - نامه به شاهزاده افسر.
- 29 - برای اطلاع بیشتر به نظرات مرحوم میرزای اصفهانی در بحث قرآن و حجیت ظواهر به رساله مصباح الهدی در اصول مراجعه کنید.
- 30 - معارف القرآن - نسخه صدرزاده - ص 41
- 31 - معارف القرآن نسخه بروجردی، ص 22.
- 32 - انوار الهدایة صص 76 و 8
- 33 - آیه آخر سوره رعد.
- 34 - نامه به شیخ محمد باقر ملکی میانجی، فصلنامه سفینه شماره 1.
- 35 - ابواب الهدی، ص 311.
- 36 - معارف القرآن - نسخه بروجردی، ص 5 و 6؛ ابواب الهدی، ص 263.

- 37 - انوار المهدایة ص 37.
- 38 - برای اطلاع بیشتر از این مطالب رجوع کنید به مقالات باورداشت امامت - مهدویت در مکتب سامراء ، فصلنامه تاریخ معاصر ایران ، شماره 39 و مکتب معارف خراسان ، ماهنامه زمانه شماره 62 از همین قلم.
- 39 - تقریرات منابع معرفت نفس میرزای اصفهانی به قلم مرحوم یگانه صص 72 الی 75.
- 40 - ابواب المهدی ، باب 25، ص 421.
- 41 . ابواب المهدی، باب 23، ص 411.
42. ابواب المهدی، ص 265
43. ابواب المهدی، ص 143 و 147.
44. ابواب المهدی، ص 235.
45. انوار المهدایة ، ص 20